

## دولت اسلامی

### پیش شرط اقتصاد اسلامی / توسعه اسلامی

محسن خلیلی<sup>۱</sup>

#### چکیده:

دولت چون بتی مقدس هم ستوده است و هم منفور. گروهی آن را مظهر جنبه الهی انسان می دانند و همچون درمان هر بدی و عیبی، گرمی اش می دارند؛ برای گروهی دیگر، دستگاه سرکوبی است ناشی از واگذاری اراده ها به آن که باید به عنوان مسئول اصلی بردگی و بینوایی انسان با آن مبارزه کرد. دولت با داوری های تندی که خود بر می انگیزد، دست کم، متناقض می نماید. این هسته اصلی حیات سیاسی نوین مسلماً عضو ساده زایدی نیست که بتوان به حذف آن نظر داد (اوزر، ۱۳۸۶: ۱).

مفهوم دولت در علوم سیاسی، به مجموعه ای از نهادها برای ایجاد / اجرای سیاست اطلاق شده است؛ دارای سطحی بالا از نهادینگی است و کاربرد انحصاری زور مشروع را در سرزمینی مشخص در چنته دارد. دولت، در تعریفی دیگر، مجموعه افراد / نهادهایی است که قوانین را برای جامعه، وضع / اجرا می کنند؛ اقتدار فراگیر دارد، عضویت در آن غیرارادی است، مقررات آمرانه را اعمال می نماید، انحصار مشروع نیروی فراگیر دارد، و دستامد نهایی کارویژه های آن، تضمین بقای کشور است. به نظر می رسد بتوان این پیش فرض را پذیرفت که اقتصاد اسلامی / توسعه اسلامی، تنها در پرتو دسترسی نظری / کاربردی به دولت اسلامی ممکن باشد. بنابراین پرسش اساسی این است که دولت اسلامی چیست؟ چه همانندی ها / ناهمانندی هایی با سایر نظریه های دولت دارد؟ چگونه دولت اسلامی پدیدار می شود؟ آیا تنوعات مسلکی در درون دین اسلام (شیعه / سنی) منجر به پیدایش دولت های اسلامی می شود؟ آیا ما دولت اسلامی داریم یا دولت های اسلامی؟ گمان نخست این است که دولت اسلامی، نوعی الگوی خاص و نشانه گذاری شده است و ناگزیر می بایست در بسیاری از مبادی و روش ها، با الگوی عام، یعنی دولت، شریک باشد. هنگامی که یک واژه با واژه دیگری ترکیب می شود، هر دو واژه، پهنه و گستره خود را

<sup>۱</sup> عضو هیأت علمی دانشکده علوم اداری و اقتصادی دانشگاه فردوسی مشهد

از دست می دهند و به همدیگر محدود و مشروط می شوند. بنابراین، واژه ای که در ترکیب با کلمه دیگر قرار گرفت، استقلال معنایی / کارکردی خود را از دست می دهد و دیگر، یله و رها نیست. نگارنده با بهره گیری از مدل برنارد کریک (که در توصیف چستی دولت، از یازده مقوله نقش اتباع، آموزه رسمی، ساختار اجتماعی شاخص، گروه نخبه، نهاد شاخص حکومت، اقتصاد، نظریه های مالکیت، بینش نسبت به قانون، بینش نسبت به دانش، بینش نسبت به انتشار اطلاعات، و بینش نسبت به سیاست بهره می گیرد) تلاش می کند نشان دهد دولت اسلامی به چه معناست. بنابراین، به نحوی عامدانه از ورود به عرصه چستی اقتصاد اسلامی و توسعه اسلامی خودداری می نماید.

**واژگان مهم:** دولت، دولت اسلامی، اقتصاد اسلامی، توسعه اسلامی، مدل برنارد کریک.



## مقدمه

پدیده جامعه جهانی دولت‌ها، جدید است و عنوان مدل و ستفالی (پیمان صلح و ستفالی در سال ۱۶۴۸ به مثابه پایان جنگ‌های سی ساله اسپانیا، هلند، و پروس) به آن داده شده و امروزه، بن‌مایه چپستی نظریه دولت مدرن را شکل بخشیده است. در نظریه‌های علوم سیاسی، هر گاه، از دولت، سخن به میان می‌رود، بدون درنگ ذهن‌ها متوجه هفت عنصری می‌شود که انگار اشتراک درون مایه‌های پدیدار دولت جدید را به نمایش می‌گذراند: تشکیل جهان از دولت‌های حاکم برتر، هژمونی دولت منفرد و تبعیت از منطق مبارزه رقابتی برای کسب قدرت، دست‌بالا داشتن اصل قدرت مؤثر و نبود موانع و قید و بند برای مهار کردن اصل توسط به‌زور، عدم پذیرش نفع جمعی و خصوصی بودن مسئولیت اعمال خلاف قانون، برابری همه دولت‌ها در برابر قانون، تدوین حداقل قوانین هم‌زیستی دولت‌ها، و به حداقل رساندن موانع آزادی دولت (هلد، ۲۰۰۶: ۱۳۸۶/۵۷). نظریه دولت، یک اصل اکیوماتیک دیگر نیز دارد: همه دولت‌های مدرن، دولت / ملت هستند؛ یعنی، دستگاه‌های سیاسی، متمایز از حکومت‌گر و حکومت‌شونده، با قدرت قانونی عالی بر یک ناحیه سرزمینی مشخص، و پشتوانه دعوی انحصاری بر قوه قهریه، و برخوردار از حداقل حمایت یا وفاداری شهروندان (همان: ۵۸). \* آستین رنی از نخستین درس غم‌انگیز علم سیاست، سخن گفته است: اقدامات دولت به مهم‌ترین جریان‌های زندگی ما مربوط می‌شود (رنی، ۱۳۷۴: ۸).

انگار به تعبیر او، هیچ راه‌گزینی وجود ندارد و دولت‌ها، نقشی اساسی در زندگی کما بیش همه افراد بازی می‌کنند. بیشتر کسانی که در چنین جوامعی می‌زیند، در بیمارستان‌هایی زاده شده‌اند که بنا بر مقررات دولتی کار می‌کنند و به یاری پزشکانی به دنیا آمده‌اند که دولت به آن‌ها اجازه کار داده

\* برای کسب آگاهی‌های بیشتر درباره انواع تئوری‌ها در باب ماهیت دولت، می‌توانید رجوع کنید به: (اوزر، ۱۳۸۶)، که از دولت به عنوان دستگاه مدیریت جامعه، قرارداد گرایی و جوهر گرایی، دولت مددکار، دولت حقوقی، و پس روی الزام دولت با تکیه بر متن‌هایی از مشهورترین فیلسوفان و جامعه‌شناسان سیاسی (افلاطون، ارسطو، هابس، منتسکیو، وبر، اسمیت، آرنست، ویل، اسپنوزا، لاک، روسو، هگل، انگلس، توکویل، میل، پوپر، راولز، کانت، بوکانان، هایک، نیچه، نوزیک، و روتبارد) سخن‌های عالی تئوریک به میان رفته است. نیز برای کسب آگاهی‌های بیشتر درباره انواع نظریه‌های دولت، دولت مطلقه، دولت مشروطه، نظریه اخلاقی دولت، نظریه طبقاتی دولت، نظریه کثرت‌گرایان درباره دولت، می‌توانید به یک کتاب شاخص و عالی رجوع کنید: (وینسنت، ۱۳۷۶).

محسن رنایی از واژگان بسیاری برای نشان دادن گوناگونی‌های موجود در مفهوم پردازش در باب دولت سخن می‌گوید: دولت دارای حاکمیت مطلق، دولت تعلق عام، دولت طبقاتی، دولت نفوذهای ناهمگن، دولت تخصیص، دولت توزیع، دولت تثبیت، دولت توسعه خواه، دولت مردد، دولت کارشکن، دولت حاکمیتی، دولت نمایندگی، دولت کارفرمایی، دولت کلاسیک، دولت کینزی، دولت برنامه‌ریزی متمرکز، دولت جانشین، دولت مکمل، دولت بی تفاوت (رنایی، ۱۳۸۱: ۳۸۳/۳۷۱).

است. دولت در برابر بدرفتاری والدین از ما حمایت می کند؛ دولت ما را وا می دارد که خواسته یا ناخواسته تا رسیدن به شانزده سالگی به مدرسه برویم. ما بر طبق مقرراتی که دولت وضع کرده است، ازدواج می کنیم یا طلاق می گیریم. ما بر اساس قواعد و مقرراتی که دولت وضع کرده است پیشه ای را بر می گزینیم یا رها می کنیم؛ کسب و کاری را راه می اندازیم یا ورشکست می شویم؛ به حرفه ای اشتغال می ورزیم؛ اموالی را می خریم یا می فروشیم؛ و یا بازنشسته می شویم. هر سال بخش قابل ملاحظه ای از درآمدمان را به شکل مالیات به دولت می پردازیم. ممکن است دستگاه حاکمه به ما فرمان دهد که به خدمت نظام برویم و حتی به فرمان کارگزاران حکومت یعنی افسران ارتش بکشیم یا کشته شویم. سرانجام هنگامی که آخرین فرم های دولتی را بر کردیم و آخرین صورت حساب مالیاتی را پرداختیم، در گورستانی که دارای پروانه دولتی است به خاک سپرده می شویم و پس انداز و داراییمان پس از کسر بخش هایی که به عنوان مالیات بر ارث به وسیله دولت برداشت می شود به حکم دادگاه های مربوطه و با همکاری حقوقدانان دارای پروانه کار دولتی به وارثانمان تحویل می شود (همان: ۹). بسیاری می پندارند که دولت، به طور ذاتی، یک موجود شریر است؛ و برخی دیگر، دولت را، شاخص بالاترین نیروی تحرک انسانی می دانند که نه تنها به فساد گرایش ندارد و مانع پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی نیست و به طور مداوم هم آزادی بشر را تهدید نمی کند؛ بلکه، هدفش، حمایت از اخلاق، نشانه اش عدالت، وجوهش قانون بوده و بر مبنای دلیل صحیح و رضایت عمومی قرار گرفته است. اما، امروزه، دیگر سخن از شرارت ذاتی یا نیک خواهی طبیعی دولت ها، نیست؛ بلکه صحبت مربوط به این است که آیا دولت تا چه حدود و به چه کیفیتی کار خویش را انجام می دهد و به طور وسیع تر، سؤال در این باره است که آیا دولت نیروی خویش را صرف افزایش رفاه مردم خود نموده و احترام شایسته ای برای مردم رژیم های دیگر قائل است یا نه (کلاimer رودی، جیمز آندرسن، و کریستول، ۱۳۵۵: ۴۷)؟ مسأله مهم آن است که نظریه و ساختار دولت به شکل های گوناگون آن، به طور عمده در تاریخ تمدن مغرب زمین، تبلور یافته، و سایر نظریه ها و ساختارهای همپونند با پیکره دولت در دیگر نقاط جهان، برگرفته از اندیشه مدرن و روگرفت های گوناگونی از مدرنیته هستند. این نکته، امروزه، چندان مهم نیست که دولت های ملی مدرن، دنیای سیاست را به زیر سیطره خود درآورده اند؛ بلکه، مهم آن است که مدعاهای تازه در باب شکل گیری نظریه

های یکسر متفاوت با دولت های مدرن تا چه حد می توانند خود را موجه و منفک، جلوه دهند و تا چه میزان می توانند برای تشخیص و تمایز ادعایی خود، استدلال فراهم آورند؟ دیوید هلد از صورت های متنوع دولت مدرن یعنی دولت مشروطه، دولت لیبرال، دولت لیبرال دموکراتیک، و نظام سیاسی تک حزبی (هلد، ۱۳۸۶: ۶۱/۶۳) نوشته و ویژگی ها، کار ویژه ها و هدف های کما بیش گوناگون و متفاوت آن ها را بر شماری نموده؛ ولی نکته مهم آن است که از یک سو، از منظر تاریخی، نظریه و ساختار دولت به چه معنا بوده و چه ماهیت هایی داشته؛ و از دیگر سو، "دولت اسلامی"، واجد کدام خصلت های ویژه است و چه کار ویژه هایی دارد؟ نکته مهم بحث بر سر الگوی خاص و نشانه گذاری شده است. اگر بخواهیم معلوم گردد که دامنه نظریه / ساختار / کار ویژه / هدف دولت اسلامی چیست، می بایست در آغاز، مشخص کنیم منظور از دولت در معنای عام آن چیست.

### یک ( چستی دولت: معنا و مفهوم، کار ویژه ها و هدف ها

مهم ترین موضوع دانش سیاست، نهاد دولت است؛ منشأ دولت، اشکال تاریخی دولت، سازمان درونی دولت ها، پایه های قدرت دولت، دلایل استمرار و زوال دولت ها، انواع منازعه ها برای قبضه قدرت دولتی، شیوه استقرار دولت های جدید، و مفهوم دولت آرمانی، همگی نشانگر آن اند که دانش سیاسی به طور مستقیم به پدیده دولت می نگرد. دولت در ساده ترین معنا، "تشکل سیاسی است که قدرت برتر را در داخل مرزهای تعریف شده سرزمینی ایجاد کرده و اقتدار را از طریق مجموعه ای از نهادهای دائمی اعمال می کند" (هیوود، ۱۳۸۷: ۴۹). پنج ویژگی مهم دولت عبارت است از: برخوردار از قدرت عالی تصمیم گیری یا حاکمیت، متشکل از نهادهای عمومی برای اجرای تصمیم های دسته جمعی، لازم الاجرا بودن تصمیم ها برای شهروندان، کاربرد انحصاری خشونت مشروع، و اعمال قدرت در مرزهای معین جغرافیایی. در تعریف بهمبسته از دولت، قدرت؛ منبع مورد استفاده دولت؛ حکومت مجموع نهادهای لازم الاجرای حاکمیت و اخذ تصمیم؛ و سیاست، مجموعه اعمال دولت (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۶/۲۷)، تلقی می شود. به تعبیر "رنی"، دولت

با دیگر سازمان های اجتماعی، در پنج مقوله اقتدار فراگیر، عضویت غیر ارادی، مقررات آمرانه، انحصار مشروع نیروی فراگیر، و بالاترین داوها (رنی، ۱۴: ۱۳۷۴/۱۸) متفاوتند؛ یعنی دولت ها قدرت تأیید شده به منظور تصمیم گیری های الزام آور و صدور فرامین الزام آورد دارند، تابعیت غیر ارادی شهروندان دولتی الزام آور تر از مقررات دیگر سازمان ها هستند، چون قدرت دولت برای وضع و اجرای قوانین، قدرتی است بحق و قانونی و مستوجب اطاعت، و دولت ها به طور معمول تلاش می کنند بهره ها و امتیازهای خود را نسبت به دیگران در محیطی رقابت آمیز افزایش دهند. جابجا می توان این پرسش را طرح کرد که ماهیت دولت اسلامی چیست و آیا واجد ویژگی های فیزیکی شکل دهنده صورت و فرم دولت ها به معنای اعم کلمه است یا خود، مختصات ویژه ای دارد؟ و دیگر آن که، پنج مقوله شکل دهنده محتوا و ماهیت دولت، در دولت اسلامی هم مقبول است و امضاء شده، و یا خود پنج کاراکتر دیگر دارد که یک سر متفاوتند؟ از یاد نبریم که الگوی واژگان تخصیص شده و نشان دار، برای هر پژوهشگری، محدودیت هایی ایجاد می کند؛ مانند آن که آیا می توان از اقتدار فراگیر اسلامی، عضویت غیر ارادی اسلامی، مقررات آمرانه اسلامی، انحصار مشروع نیروی فراگیر اسلامی، و بالاترین داوهای اسلامی، سخنی مستدل و موجه به میان آورد یا خیر؟ با یادآوری این نکته که نایبستی از یاد برد؛ این اندیشه که مرجعیت عالی درون یک کشور را باید همان مرجعیت و اقتدار state دانست، در اصل نتیجه یک نظریه خاص در علم سیاست بود، نظریه ای که در اصول فکری خود، هم مطلق گرایانه و هم غیر دینی بود (اسکینر، ۱۳۸۱: ۴۵). از منظر تاریخی نیز فرآیند دولت سازی به مجموعه پروسه هایی اطلاق می شود که "بین قرون دوازده تا هجده در اروپای غربی رخ داده است" (پوجی، ۱۳۸۸: ۱۲۸)، قانون را به مثابه امری گریز ناپذیر مطرح ساخت که در معدود سرزمین هایی اعمال شد که وسعتی پهناور و در عین حال مشخص داشتند. این ویژگی تاریخت، بن مایه تعریفی شد که ماکس وبر از مفهوم دولت بر ساخت و بعدها به یکی از تعریف های کلاسیک و مقبول از واژه دولت در دانشواژه دانش سیاسی مبدل شد: دولت، سازمانی است که انحصار کاربرد زور را در قلمرویی مشخص در اختیار دارد (اونیل، ۱۳۸۵: ۳۰). دولت به عنوان ماشین سیاست، از حیث تاریخی از درون پادشاهی های متزلزل و بسیار پراکنده قرون وسطایی، متولد شد؛ پدیده ای خیره کننده: آن قدر خیره کننده که همه عالم را گرفته است. دولت، نزدیک ترین چیز به قدرت مطلقه بود که بشر می توانست

تأسیس کند (میناگ، ۱۳۸۷: ۶۳). این که دولت بر قرار کننده نظم مدنی است یا نهاد سرکوبگر آمال اتباع خود، تبدیل به یک بحث فلسفی و تاریخی شده است، ولی سیاست مدرن، تا حد بسیاری عبارت از گفت و گوی میان گزینه هایی از تعریف ماهیت و کار ویژه دولت است که اکنون رواج دارد. اما، انگار، همه دولت ها، یکی دو سه کار عمده بیشتر انجام نمی دهند: گمان می رود دولت منافع دائمی جامعه (بقای نظم عمومی، ثبات اجتماعی، کامیابی اقتصادی دراز مدت، و امنیت ملی) را منعکس می کند (هیوود، ۱۳۸۳: ۱۱۸/۱۱۹). این نکته را، در باب کار ویژه های دولت ها، آستین رنی به طرزی ساده تر و موجزتر، چنین بیان می کند: مقامات حکومتی اغلب کشورها، معتقدند، وظیفه اصلی هر حکومتی خواه دموکراتیک و خواه قدرت طلب، تضمین بقای کشور است. این بقاء، مستلزم انجام دادن دو وظیفه اصلی است: دفاع از استقلال کشور در برابر دشمنان خارجی و پیشگیری از حاد شدن منازعات داخلی به حدی که به تجزیه طلبی و جنگ داخلی بینجامد (رنی، ۱۳۷۴: ۱۹/۱۸). این دو پرسش اساسی که "دولت ها چه باید باشند؟" و "دولت ها باید چه هدفی را دنبال کنند؟" (مک کالوم، ۱۳۸: ۱۳۹/۱۳۸۳) به طرزی پلکانی بر روی همدیگر سوارند و تمیز آن ها از همدیگر مشکل شده است. مشکل، به سخن مک کالوم، "ناشی از گرایشی است که عمیقاً در تفکر غرب ریشه دارد و افزون بر فلسفه سیاسی، در بسیار از رشته های دیگر نیز مطرح است و آن، عبارت است از درک این نکته است که روشن ترین نمونه از یک چیز، نمونه ای از بهترین نوع آن است؛ یعنی آن چه باید باشد (همان). پس، از یک سو، به طور عموم، اگر دولت یک کشور نداند که مردمش چه خواسته هایی دارند، نمی تواند با آن ها، رفتاری مؤثر و مناسب داشته باشد. اگر به گونه ای مبهم از خواسته ها، آگاه باشد ولی از گوناگونی یا شدت و اهمیت آن ها خبر نداشته باشد، بعید است بتواند به خوبی به آن ها پاسخ بگوید؛ و اگر با کارآیی تمام از عهده فوری ترین و گسترده ترین خواسته ها بر نیاید، با خطر خشم، بیگانگی و شاید حتی عصیان گروه هایی رو به رو می شود که خواسته هایشان را نادیده گرفته است. بنابراین، دولت ها، برای اداره امور عمومی جوامع، هم دست به بیان منافع می زنند، هم تلفیق منافع را پیشه خود می سازند، و هم از اعمال زور و مصالحه برای واداشتن مردمان به پذیرش سیاست ها و قوانین خود، بهره می گیرند؛ این کار همیشگی همه دولت ها است. از دیگر سو، طرح مدعاهای جدید برای در اندازی مفاهیم نو پیدا در عرصه سیاست، مستلزم داشتن برنامه ای روشن برای ترسیم

حدود و مرزهاست و هویت یابی آن چه که در عالم نظر، وجود دارد و می بایست عملیاتی گردد؛ این نقطه نظر، بیش از آن چه به اشکال حقوقی گوناگون دولت از منظر ساختار درونی و سرزمینی یعنی دولت ساده، یکپارچه، یکپارچه متمرکز، غیر متمرکز، وحدت یافته، انضمامی، منطقه گرا، دولت مرکب اعم از اتحادیه دولت ها یا دولت فدرال و یا دولت کنفدرال (عباسی، ۱۳۸۸: ۱۷۴/۱۸۸) مرتبط باشد، با محتوای ساختاری دولت، دلایل تأسیس، دلایل و چگونگی تداوم و شیوه انجام بهینه امور عمومی کشور، همپیوند است. حال چگونگی در طرح مدعاهای نو، می توان تشخیص و تمایز یافت از نظریه های کلاسیک و کهن دولت که به طرز عملی، وجه کاربردی نیز یافته و چندین و چند سال است که پشتوانه های برهم انباشت شده ای از تئوری های گوناگون را حامی فنون و کردارهای اجرایی نموده اند؟ واژه دولت، در دانش سیاست، به سه معنای مجزا (Sodaro, ۲۰۰۸: ۱۲۵) مجموعه نهادهای حکومتی، ساختار یک کشور، و مجموعه صاحب اقتدار یا قدرت مشروع فرمان روا بر یک ملت، به کار رفته؛ برخی، از حیث تاریخی، دولت را برآورنده و فراهم کننده نظم و امنیت، دانسته؛ و برخی دیگر، دولت را پاسدار مالکیت اشخاص تلقی کرده، و برخی دیگر، دولت را برآیند اراده عمومی به منظور حمایت از حقوق فردی افراد، نامیده اند. عالمان علم سیاست، هنگامی که به کار تشریح کالبد دولت برآمده اند از دو منظر گوناگون، به بحث پرداخته اند: یکی، هنجاری، به آن معنا که دولت چه باید باشد؛ و دیگری، تجربی، به آن معنا که در عمل، دولت ها چه شکلی دارند و به چه کاری مشغول اند. در گروه دوم، چهاررهیافت قانون اساسی، اخلاقی، منازعه ای، و کثرت گرایانه (Newton and Van Deth, ۲۰۰۵: ۱۸/۱۹) وجود دارد که نشان می دهد، دست کم به لحاظ تاریخی، تئوری حقوقی در اندیشه مدرن، دوران هایی متفاوت را از سر گذرانده است؛ کما این که، شکل گیری عملیاتی دولت ها، نیز از منظر تاریخی، مشتمل بر چهار دوره شکل یابی دولت یا رسوخ و نفوذ یابی، ملت سازی یا یکدست سازی / استاندارد سازی، دموکراسی فراگیر یا برقراری برابری و مساوات، و دولت رفاه یا باز توزیع سازی منابع و درآمدها (ibid: ۱۱/۱۴) بوده است. باز هم از حیث تاریخی، شکل گیری دولت ها، افزون بر گام های گوناگون دولت / ملت سازی، الگوهایی گوناگون نیز داشته است: پادشاهی های مطلقه، پادشاهی ها به همراه قضات و نهادهای نمایندگی، کنفدراسیون یا فدراسیون، فتوحات جنگی و یا پروسه های وحدت کشور، و نیز استقلال و تجزیه از امپراطوری های



بزرگ (Caramani, ۲۰۰۸:۹۳). بنابراین، انگار به نظر می رسد مقوله دولت، دست کم در تاریخ سیاسی اروپا و سپس آمریکا (که می توان آن ها را به طور یکدست، غرب دوران مدرن نامید) از انباشت تجربه های فیلسوفانه و ممارست های عملگرایانه، سربرآورده و صاحب نشان و منزلت شده است. از یک سو، فهم دولت به مثابه یک ساختار نظری، و شناخت دولت، به عنوان یک مجموعه کردار و رفتار نهادی شده، بدون دریافت درست اندیشه سیاسی مدرن، ممکن نباشد؛ زیرا، بدون آن که خود مغرب زمینان بخواهند، جبر تاریخ، آنان را به سوی نظریه / ساختار پردازی در باب دولت کشانده و انواع جنگ ها و صلح ها و منازعه های کلامی و فیلسوفانه، پشتوانه آن شده است. بنابراین، نه پدیده ای است که به صورت یکباره و در واکنش به رخداد وقایع غیر منتظره، پدیدار شده باشد؛ بلکه پدیده ای تدریجی، زمانمند و مکانمند است؛ و نه مقوله ای است که فقط در عالم ذهن، پدیدار شده و عینیتی نیافته باشد، زیرا این نخستین پرسش فلسفه سیاسی که چه کسی باید حکومت کند، دست کم، اشاره مستقیم داشت به یک ضلع از اضلاع گوناگون ساخت یابی ساختار بزرگ اجتماعات انسانی یعنی دولت ها. از دیگر سو، می توان تصویری بلا تصدیق داشت و آن را مبنای پرسش هیجان انگیزی نمود: آیا اگر غربی وجود نداشت، دنیای اسلام، نظریه و ساختار دولت را به عنوان ساختار فرمانروایانه، می ساخت و می شناخت؟ آیا اگر اندیشه سیاسی مدرنیته وجود خارجی نمی داشت، مسلمانان قدرت طراحی نظریه دولت را داشتند؟ پاسخ به این پرسش ها اندکی مشکل است؛ زیرا جواب مثبت به هر دو پرسش، این پرسش را پی می افکند که مسلمانان، خالی الذهن و با اتکاء بر لوح سفید، چگونه سیاست را می شناختند و در عوالم ذهنی شان و در کردارهای مؤمنانه شان، از مقوله هایی چون فرمان روابی و فرمان بری، چگونه سخن می گفتند؟ پاسخ به این پرسش ها، ویژگی های معمایی مسأله را افزون می کند، مگر آن که بپذیریم ما، مسلمانان در واکنش به تاریخ ذهن / تاریخ تجربه غربیان در باب دولت، الگوی نشانه دار و خاص دولت اسلامی را طرح کرده ایم؛ بنابراین، تحریر محل نزاع و طرح پرسش در باب ماهیت، چیستی، هدف ها و کار ویژه های دولت، از آن غربیان است، و ما مسلمانان از سر نیاز به ساختار دولت برای انتظام بخشی به امور عمومی جامعه مسلمین، اصل را گرفته و فرعی، بر آن افزوده ایم. در نظریه عام دولت، دولت ها به عنوان اصلی ترین ماشین اداره جامعه، می بایست کار ویژه های گوناگونی را انجام دهند: آنان باید

امنیت را برقرار سازند، آنان باید تجارت و داد و ستد را تسهیل کنند، آنان باید رفاه عمومی فراهم آورند، آنان باید بکوشند عدالت را برقرار سازند و منتفع سازی برابانه عموم مردمان را ارتقاء بخشند، و همچنین باید بکوشند موانع آزاد بودن انسان ها را تا هر حد که ممکن است، از میان ببرند و کوشش کنند، آزادی، شکوفا کننده فعلیت انسان ها شود. پس دولت اسلامی چیست و چه کار باید انجام دهد که با سایر دولت ها متفاوت و تافته ای جدا بافته باشد؟ اگر دولت اسلامی دست کم، در عالم ذهن وجود داشته باشد، آیا می توان انتظار عقلایی داشت که مفاهیمی چون امنیت اسلامی، رفاه اسلامی، عدالت اسلامی، و آزادی اسلامی، نیز پدیدار شوند؟ پس، ابتدا، بایستی به مفهوم دولت اسلامی توجه ویژه نمود تا سنجیده شود که بن مایه و درون مایه آن چیست و تشخیص و تمایز آن در نسبت اش با سایر تئوری / ساختارهای دولت چگونه است؟

### دو ( دولت اسلامی : معنا و کار ویژه ها

دعوت به سوی خدا و کمک به رشد معنوی انسان ها، مهم ترین و اصیل ترین هدف از تشکیل دولت اسلامی، تلقی شده است. اما این نکته که دولت اسلامی "مسئولیت دارد با توسعه علوم و فن آوری، زمینه رفع فقر و رشد اقتصادی را فراهم سازد. دولت اسلامی برای تحقق این امر باید اقدام های متعددی از جمله برپایی و گسترش نظام آموزش عمومی در جهت ارتقای فرهنگ دینی و زمینه سازی برای رفع فقر را انجام دهد" (واعظ و قنبری، ۱۳۸۸: ۳۷۰)، نوعی کلی گویی و این همان گویی است که هیچ وجه ممیزه و افتراق دولت اسلامی را مشخص نمی کند. از این دست نکته ها، باز هم داریم: یکی از وظایف مهم دولت اسلامی، حفاظت از محیط زیست طبیعی و ارتقاء جایگاه آن است. این مهم در دو محور صورت می پذیرد. محور اول، استفاده بهینه از منابع پایان پذیر و تجدید شونده است که این منابع و منافع آن را برای نسل های بعد هم حفظ می کند. محور دوم، جلوگیری از تخریب و آلودگی منابع زیست محیطی است (فراهانی فرد، ۱۳۸۸: ۳۸۳). همه دولت ها، منافع ملی شان و نیز عقل سلیم حکومت داری شان، حکم می کند که چنین کنند. پروا سازی اندیشه دولت اسلامی با گرتنه برداری، امکان رشد متمایز و متشخصانه نمی یابد. این نکته که مهم ترین دلیل فلسفه وجودی دولت در اسلام و قرآن، عدالت اجتماعی است، "پس

هر جا که عدالت به طور طبیعی، برقرار باشد، لزومی به دخالت دولت نیست؛ اما در حالتی که عامل‌هایی برای تحقق نیافتن عدالت وجود داشته باشد، دولت باید تا برقراری عدالت، از تمام سیاست‌های ممکن استفاده کند (هادوی نیا، ۱۳۸۶: ۲۶)؛ به جای خود درست، ولی نوعی ترفند است برای فراموش ساختن دیالوگ‌های فراموش‌نشده‌ی پیشاقرآنی / پیشااسلامی در یونان باستان، که از اتفاق، همپرسه‌ها و مجادله‌ها، بر سر عدالت، معنا و مفهوم آن و چگونگی برقراری عدالت در سطح اجتماع سیاسی با به کارگیری ساختار زمامداری، رواج تام داشت. از این دست نکته‌ها، باز هم هست: دخالت دولت اسلامی دارای مبنای ویژه‌ای است. زیرا حاکمیت اسلامی از یک طرف مسئولیت هدایت جامعه و جلوگیری از انحراف آن را به عهده دارد و طبعاً براساس همین مسئولیت، اهداف و وظایفی را در حوزه رسالت خویش تعریف می‌نماید؛ و از طرف دیگر، زمینه هدایت‌پذیری جامعه را نیز نسبت به آن‌ها، فراهم می‌کند (نظری، ۱۳۸۲: ۱۰۲). کدام دولت است که چنین نمی‌کرده است و نمی‌کند و نخواهد کرد؟ این نکته نیز، پیشینه‌ای یونانی دارد و چون با عقل سلیم و نیز، ممارست‌های زمامدارانه، مطابقت داشته، در سیر تاریخی فلسفه سیاسی، پیش روی کرده و با خود، نظریه‌های متعدد، به همراه آورده است. باید دقت کرد که در الگوهای خاص و نشانه‌گذاری شده، دست مفسر بسته است و نمی‌تواند ادعای ابداع کند. از دیگر سو، دولت اسلامی را مسئول اجرا و اعمال پدیده‌های ثابت اقتصاد اسلامی، و رفع نیازهای جدید براساس پدیده‌های متحرک در پرتو نمودهای عمومی اسلامی (اشرفی، ۱۳۷۹: ۳۰۳/۳۰۴)، دانسته‌اند که این دو کار ویژه را می‌بایست از طریق وضع مالیات ثابت و مستمر برای برقراری توازن عمومی، سرمایه‌گذاری‌های دولتی، و تعیین اختیارات قانونی و حقوقی برای تنظیم روابط اقتصادی جامعه، به سرانجام برسانند. اما باز هم وجوه تمایز اصیل نظریه دولت اسلامی با دیگر نظریه‌های دولت مشخص نیست، از سویی؛ و از دیگر سو، مالیات و سرمایه‌گذاری و اختیارات قانونی و تنظیم روابط اقتصادی جامعه، که از دیرباز به صورت مجادله‌های پیشاقرآنی / پیشااسلامی، رواج تام داشته، و نمی‌توان درک نمود که انتساب آن به وظایف و کارویژه‌های دولت اسلامی چیست، مگر از باب امضاء و نه تأسیس، که آن هم راهگشا نیست، زیرا امضای نهادها و رفتارهای عقلانی، منجر به تأسیس نظریه‌ای جدید نمی‌شود و مقوله دولت اسلامی، دست کم، وجه تأسیسی ندارد و از باب امضاء به آن باید نگریست. همین نکته بس که امضاء و

قبول آن چه عقلانی بوده، شأن ابداع و خلاقیت نمی یابد. می توان با لمبتون همسخن شد: به عقیده مسلمانان، زیربنای همه مباحث مربوط به حکومت، شریعت الهی است که ازلی و ابدی بوده و مبین خیر و خوبی مطلق و مقدم بر جامعه و دولت است. بنابراین هیچ تئوری سیاسی اسلامی، در پی یافتن پاسخی بر علت وجودی دولت نیست. نقطه آغاز و تکیه گاه مباحث، بر این فرض استوار است که حقوق و تکالیف، از ناحیه خداوند، معین و ابلاغ شده اند و به همین علت، خداوند و دین او، حاکم مافوق و نهایی هستند. طبق همین دیدگاه، در اندیشه سیاسی اسلامی، مشکلات و مسائل مربوط به زیر بنای اقتدار دولت و آبخور قوانین آن که گریبانگیر اندیشمندان سیاسی یونانی است، ناچیز بوده و یا از اهمیت بسیار کمی برخوردار است (لمبتون، ۱۳۸۵: ۲۳). فحوای کلام این است که در اسلام، شریعت و حدود الهی، پیش از شکل گیری دولت، فرض گرفته می شود وجود دارد، و دولت یا بهتر بگوییم دولت دینی، تنها هدفش، حفظ و اجرای شریعت است؛ بنابراین تفکیک دنیوی و اخروی، انگار، معتبر نیست. اما، این نکته به راحتی فراموش می شود که ساختکاری که می بایست شریعت را در "دنیا"، ساری و جاری نماید، خود یک پدیده دنیوی / گیتیانه است، و شریعت، هر چه باشد، هنگامی که به قالب دنیا آمد، با روند تکاملی عقل بشر، پیش می رود و به رنگ تجربه های بشری در می آید. بنابراین، حتی شریعت نیز، پیشا دولت نیست؛ زیرا، تنها، پس از اجرای شریعت است که حدود الهی معنا می یابند و به عین تبدیل می شوند. پس، دولت دینی یک ویژگی عام دارد: دولت یکی از ارکان دین است که با اولین شریعت پا به عرصه اجتماع گذارده است و از اهم شئون حیات دینی می باشد و ضرورتی است که به هیچ وجه نمی توان از آن کناره گرفت و اسلام هم که دینی همه جانبه بوده و برای همه مکان ها و زمان ها آمده به بحث دولت اسلامی اهمیت بسیار می دهد و ضرورت وجود دولت اسلامی از اهداف اصلی آن و ارکان تقویت شریعت اسلامی می باشد و آن دولتی است که براساس شریعت اسلامی بنا می شود و برنامه و هدفش را از کتاب و سنت می گیرد تا به وسیله آن، دین الهی اقامه و حفظ شود و جامعه از اختلاف رهایی یابد و در پناه دین به وحدت واقعی برسد (لواسانی، ۱۳۸۳: ۷۲). پس دولت یکی از ارکان دین است که موظف به اجرای حدود و شریعت الهی است تا کلیت دین در جامعه ساری و جاری شود. چگونه بخشی از دین، می تواند تمام دین را پیاده کند؟ آیا منجر به برتری دستگاه سیاسی بر کلیت دین و تفسیر به رأی نمی شود؟ با چه مکانیسمی می

بایست دولتمردان برگزیده شوند و مفسران و شارحانی که می بایست تشخیص دهند کدام کار دولت دینی، دینی است و کدام نه، چگونه برگزیده می شوند و چه قدرتی بر دولت دارند و چگونه نظارت می کنند و چگونه دولت دینی را به صراط مستقیم باز می گردانند اگر تشخیص دادند انحرافی صورت گرفته است؟ مروری بر وظایف و مسئولیت های حکومت اسلامی نشان می دهد که تا چه حد شگفت آوری، کلی گویی کرده ایم: اجرای قوانین و مقررات، تأمین اجتماعی، تعیین حدود مالکیت خصوصی و عمومی، حمایت از حقوق مالکیت در چهارچوب نظام اقتصادی، توسعه و رشد، ایجاد هماهنگی در فعالیت های اقتصادی، و توسعه روابط اقتصادی و ایجاد هماهنگی بین آن ها و سیاست های اقتصادی (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۴: ۴۸۶/۴۸۹). کدام نظام سیاسی را می توان در دنیا نشان داد که چنین وظایف و مسئولیت هایی دست کم در زمینه اقتصادی نداشته باشد؟ کمینه آن که برخی بر این باورند که حتی از باب امضاء هم نمی توان عنصر حکومت و حاکمیت و دولت را از "غیر" گرفت: حاکمیت غیر اسلامی، نمی تواند نظام اجتماعی مبتنی بر اسلام را به عنوان چهارچوب حرکت و مبنای بسیج امکانات امت ارائه دهد، بلکه نظام و الگویی برای جامعه مطرح می سازد که نه تنها از نظر اعتقادی، روانی و تاریخی، زمینه تطبیق و پیاده شدن در جامعه را ندارد، بلکه جامعه، نسبت به چنین نظامی، احساس بیگانگی می کند و گاهی به دیده شک به آن می نگرد و در نتیجه، امت اسلامی، نمی تواند، استعداد های مترکم شده خود را شکوفا کند (همان، ۴۷۶). طبق این نظر، دولت اسلامی / حکومت دینی، مبادی تأسیس گرایانه دارد و نمی تواند نسبت به سایر نظریه های دولت و حکومت، لا به شرط باشد، خود مستقلاً دارد و بر آن مبنای نظریه حاکمیت اسلامی و دولت دینی را تأسیس می کند. چه کنیم با این رأی و عقیده که بر این باور است، اسلام با دیگر انواع و اشکال حکومت ها و دولت می تواند کنار بیابد؟ یعنی شکل را از محتوا می توان جدا کرد و می توان هر درون مایه و محتوایی را در هر ظرفی ریخت: از متون و منابع معتبر دینی، در باب دولت و حکومت چنین بر می آید که اسلام، بر شکل خاصی از ساختار نظام سیاسی، با جزئیات مشخص اصرار ندارد؛ بلکه اسلام فراتر از معرفی شکل خاصی از حکومت و متناسب با احکام ثابت و تغییر ناپذیر خود، چارچوب کلی و کلانی را معرفی کرده که در درون خود، تغییرات و اشکال متنوعی را بر می تابد (شاکرین و محمدی، ۱۳۸۶: ۱۹۱). غافل از آن که دموکراسی، خود به تنهایی روش نیست بلکه

محتوا نیز هست، همان گونه که استبداد نیز، به تنهایی روش نیست و درون مایه ای دارد. بنا به یک سخن، دین اسلام، حکومتی را تأیید می کند که حاکمانش دارای ویژگی ها و صلاحیت های معین و تعریف شده در نصوص دینی باشند؛ آنان از راه های معین (نصب الهی و مقبولیت مردمی) قدرت را به دست گیرند؛ در حکومتداری، شیوه ها و هنجارهای تبیین شده در منابع دینی را رعایت کنند (شاکرین، ۱۳۸۷: ۱۴). دست کم، خوب است که تخفیف داده شده: حکومت دینی، مراتب و درجاتی دارد. مرتبه عالی و ایده آل آن، این است که همه امور و ارکانش، مبتنی بر دین و هماهنگ با آن باشد؛ ولی وقتی تأسیس دولت تمام عیار دینی، ممکن نیست، باید مرتبه نازل تر آن را اجرا کرد. مرتبه نازل یا بدل اضطراری حکومت دینی، حکومتی است که در آن احکام و قوانین دینی رعایت شود؛ هر چند کل نظام از تعالیم دینی بر نیامده و در رأس آن، حاکم منصوب از سوی خداوند قرار نگرفته باشد. البته چنین حکومتی، تنها در صورت عدم امکان تأسیس "دولت کامل" اسلامی، روا است (همان، ۱۵). از یک سو، بر امضاء، و از دیگر سو، بر تأسیس، اصرار شده و معلوم نگشته است سرانجام در دین اسلام، نظریه دولت به مثابه ساختاری از قواعد بهم بسته کنانش مندرج وجود و عینیت دارد یا خیر؟ این است که گاهی به تکرار می افتیم و تعالیم اخلاقی / انسانی "عدالت را در داخل کشور اسلامی برقرار کن و فقر و محرومیت را از بن برکن و به مشکلات مردم رسیدگی کن" (حکیمی، ۱۳۷۰: ۲۶۱)، به عنوان نظریه دولت دینی، جا زده می شود و ساده سازی می گردد. از این دست آراء، فراوان است: دولت اسلامی، از یک طرف، وسایل تولید را کنترل و هدایت می کند و سطح و ساختار تولید و مصرف را تعیین می کند؛ و از طرف دیگر، آزادی و ابتکار فردی را نیز در نظر دارد و از آن جانبداری به عمل می آورد (بناء رضوی، ۱۳۶۷: ۲۲۹). کدام حکومت است که این کارها را نکند؟ مرور دوباره جمله ها، نشان از فقدان هر گونه عینیت، راه حل، مکانیسم و ابزار تجربی پیاده سازی اهداف دولت اسلامی است. یک اندیشمند مسلمان می نویسد: بر خلاف دموکراسی مدرن که هدف عمده اش، تأمین منفعت ملی مردم است و بر خلاف دولت رفاه که هدف اصلی آن تأمین خدمات اجتماعی برای فقرا و نزدیک تر کردن جامعه به برابری اقتصادی از راه به کارگیری خدمات اجتماعی مانند درمان، آموزش، حقوق بازنشستگی سالمندان (قحف، ۱۳۸۴: ۱۷۷/۱۷۸) است؛ دیگر نویسنده مسلمان از وظایف اقتصادی "دولت رفاه اسلامی" سخن به میان می آورد که تکرار مکرر در همه نظریه های مربوط

به نقش دولت ها در اقتصاد است و هیچ وجه ممیزه ای ندارد: افزایش ثبات قیمت واقعی پول، حفظ قانون و نظم، تأمین عدالت اجتماعی و اقتصادی، ایجاد تأمین اجتماعی و فراهم کردن زمینه توزیع متعادل درآمد و ثروت، و هماهنگ کردن روابط بین المللی و تأمین دفاع ملی (چاپرا، ۲۰۶: ۱۳۷۴). دولت اسلامی را به اقامه عدل، گسترش فرهنگ دینی، ایجاد امنیت در داخل و مرزهای کشور اسلامی، و اجرای حدود الهی و شرایع و احیای سنت نبوی و اقامه شعایر دینی (رضایی، ۱۳۸۳: ۴۶) معرفی می نمایند، ولی وظایف آن از توزیع ثروت گرفته تا تعدیل درآمدها و تأمین فقیران و ادای بدهی بدهکاران و نظارت دقیق بر عملکرد نهادها، برپایی نظام قضایی عادلانه، برخورداری از نظام اداری مناسب و نظارت بر بازار و قیمت ها و ایجاد ارتش قوی و برپایی نظام آموزش عمومی و حمایت از عمران و آبادی به وسیله بخش خصوصی، همگی، در دنیا، همه گیر است و همه دولت ها و حکومت ها نیز همین کارها را انجام می دهند. به تعبیر قحف، "حوزه وظیفه دولت اسلامی فراتر از امور دنیایی مردم" (قحف، ۱۳۸۴: ۱۷۹) می باشد که مشتمل است بر حفاظت از ایمان به اصول بنیادین، جهاد در برابر ضد مسلمانان، و اعلام دین در کل جامعه. این که چگونه می توان با یک ساز و کار دنیوی / گیتیانه مانند دولت، آخرت را برای مؤمنان رستگاران نمود، پرسشی اساسی است. اگر "توسعه رفاه، توسعه معنویات، برپایی عدالت، رسیدن به قدرت اقتصادی" (موسویان، ۱۳۸۲: ۵۸؛ موسویان، ۱۳۷۹: ۷۹) اهداف اقتصادی دولت اسلامی (که هست و نیست آن، هنوز، مبرهن نیست)؛ تلقی گردد، دیگر نمی توان از برنامه ریزی برای اشتغال کامل، تأمین اجتماعی، تثبیت ارزش واقعی پول، و تصدی مستقیم فعالیت های اقتصادی، به عنوان وظایف اقتصادی دولت اسلامی یاد کرد؛ زیرا همه جایی است و همگانی پستند. به تعبیری دیگر، "امنیت و عدالت و رشد و توسعه" (میرمعزی، ۱۳۸۱: ۱۰۳) به عنوان اهداف نظام اقتصادی اسلام از طریق رفتارهای غیر اجرایی و اجرایی، نیز، تسلیم عقل سلیم است و بیش از آن که دینی باشد، انسانی است و همه زمانی و همه مکانی. مهم آن است که خط فارق، معلوم باشد و میان آن چه که تلقی می شود دولت اسلامی است و آن چه که مقبول می افتد دولت غیر اسلامی است، تمیز گردد و معین شود که افتراق و اشتراک آن ها در چیست. شاید نتوان به تندی و بدون دقت، از سکولاریسم، بنایی از فحش و فضیحت را معماری نمود و تمامیت نظریه های "غیر" در باب دولت را منتسب به وجوه سکولاریستی کرد؛ اما، می بایست به نوعی

نیازمندی رضایت داد و دست کم درک کرد که اتفاقی افتاده است و مسلمانان عقب افتاده اند و اکنون می بایست کاری کرد: آن چه کشورهای مسلمان نیاز دارند، این است که از رویکرد سکولاری و متناقض اقتصاد توسعه فاصله بگیرند و سیاست هایشان را بر مبنای رویکرد نظام یافته اسلامی بازسازی نمایند. در عین حال، در طرح ریزی مجدد سیاست ها، پیدا کردن سابقه ای برای همه آن ها در تاریخ گذشته اسلام، نه ممکن است و نه لازم. هر چند شریعت، اجزای اساسی یک راهبرد اساسی را تشریح کرده است، انعطاف پذیری در مکان و زمان را با شرح ندادن جزئیات راهکارهای سیاستی اجازه داده است (چیرا، ۱۳۸۳: ۱۵۵). در مرتبه نخست، تناقض های احتمالی و موجود در نظریه اقتصاد توسعه، در عالم عمل رخ داده و نه در عالم نظر؛ زیرا، نظریه، که به خودی خود، فاقد تناقض های منطقی است. دوم آن که، نظام اقتصاد اسلامی، در تئوری هم، نظام یافته نیست، چه برسد به عمل، در عین حالی که به واسطه نبود حکومت های اسلامی ای که نظریه احتمالی اقتصاد اسلامی را عملیاتی کرده باشند، می توان تناقض های ناشی از کردارمند شدن آن را اکنون پیشکش کرد تا وقتی مناسب که عملیاتی و اجرایی شوند. سوم آن که کمال و اکمال دین هم مورد پرسش قرار می گیرد اگر سوابق و پیشینه ها را در زمینه های گوناگون نداشته باشد. چهارم آن که اگر چیزی، شرح و تفصیل نشود دال بر انعطاف پذیری نیست بلکه بیشتر کمبود دانش را مستدل می کند؛ چه این که، دانش هم به توصیف و تشریح و تبیین مشغول است و هم فرصتی فراهم می کند برای پیش بینی سناریو وار آن چه که در آینده محتمل است و وقوع یابد. پنجم آن که هنوز روشن نیست که اسلام، نظریه ای امضایی از دولت اسلامی دارد یا نظریه ای تأسیسی؟ نوبت به اقتصاد اسلامی یا توسعه اسلامی نیز می رسد از آن باب که هنوز امضایی یا تأسیسی بودن، و نیز، معنا و مفهوم و محتوای آن چندان مشخص و معلوم نیست. به همین دلیل، گاهی اوقات، نوشتن این جمله ها که "دولت اسلامی در برابر تعهداتی که مردم در قبال آن دارند، وظایفی دارد که بیش تر موارد، شبیه دولت های دیگر است" (مالک، ۱۳۸۲: ۳۸)، خرق عادت نیست؛ بلکه معمول نیز هست. مسأله عمده، ایجاد نهادهای اقتصادی و سیاسی متمایز و مؤثر برای دولت اسلامی پیشنهادی است. در حالی که سنت قرآنی دارای بحث های اثباتی در زمینه مسایل اقتصادی است (مثلاً غیر اخلاقی بودن بهره، وظیفه پرداخت برای فقرا یا زکات)، اما این مسایل برای نهادینه شدن در بافت یک اقتصاد مدرن، مشکل می نماید. به همین ترتیب، قرآن روشن



ساخته که امت (اجتماع مؤمنان)، باید توسط آنانی که به تجویزات دینی ایمان دارند، اداره شده و متحد گردد و این حکام، باید به ندای اجتماع، گوش فرادهند؛ با این حال، نهادهای سیاسی و مذهبی بهم پیوسته و متقن، در این زمینه، وضع نشده است (تنسی، ۱۳۷۹: ۱۸۰). دست کم می توان پذیرفت اسلام به عنوان یک مدل بدیل از مدیریت سیاسی و اقتصادی، کارآمدی کمتری از خودنشان داده است. این که برای ارائه طرحی عملی درباره دولت اسلامی و نظام اقتصادی اسلام، عناصری مانند وضع قوانین و آیین نامه های اجرایی، سیاست گذاری، برنامه ریزی، اجرای قوانین و سیاست ها و برنامه ها، نظارت بر حسن اجرا و مجازات متخلفان، و تصدی، را از دیگران اخذ نماییم و تحریر محل نزاع را به غیر بسپاریم، به گفتن آگرهایی مشغول می شویم که هر کس با هر مرام و دین و مذهب و مسلک، می تواند آن ها را بگوید و از پیامدهای آن نهراسد. وقتی نظام های اسلامی از جمله نظام اقتصادی اسلام با همه اجزا و مبانی اش تحقق یابد، و مردم سطح بالایی از ایمان به عقاید و ارزش های اسلامی داشته باشند و دستورها و قوانین شریعت را به خودی خود رعایت کنند، روحیه مشارکت و تعاون ایشار در مردم در اوج آن باشد، کشور اسلامی از ناحیه دشمنان و رقیبان تهدید نشود، جنگ یا محاصره اقتصادی وجود نداشته باشد و حوادث غیر مترقبه چون سیل و زلزله رخ ندهد، نقش نظارتی دولت به حداقل می رسد. در این موقعیت، سیاست گذاری و برنامه ریزی آسان تر انجام می پذیرد، سهم عمده ایی از بار امنیت اقتصادی، عدالت و توسعه اقتصادی را مردم به دوش می کشند، تصدیات دولت به اموری که مردم نمی توانند انجام دهند منحصر می شود و مصالح عمومی همراه و سازگار با مصالح افراد حاصل می شود. از این رو، در این موقعیت، دولت از حداقل اندازه خود برخوردار است (رفیعی آتانی، ۱۳۸۶: ۵۷). می توان به همین سادگی، آسمان را به زمین دوخت و هیچ نگفت. جمله ای دیگر نیز هست که نزد هر کسی گذاشته شود، انگار که حرف دل خود اوست و هیچ خط فارق در آن دیده نمی شود و تمایزی در آن با سایر مرام ها و روش ها، مشاهده نمی گردد: وظیفه دیگر دولت در اقتصاد اسلامی، تلاش در راستای حفظ یک اقتصاد سالم (متعادل و متوسط) می باشد که در آن توازن اجتماعی رعایت شود. در واقع دولت موظف است زمینه های تحقق این اقتصاد را فراهم کند و امکان رشد برای همه اعضای جامعه و امکان دسترسی آنان به پیشرفت وجود داشته باشد (دادگر کرماجانی، ۱۳۷۸: ۲۸۲). این جمله ها به شرطی نمودگر وجود

یک نظریه اقتصاد اسلامی هستند که خوانندگان و داوران با مکتب و عقیده ای مواجه شوند که چنین بگوید: وظیفه دیگر دولت در اقتصاد، تلاش در راستای حفظ یک اقتصاد ناسالم (نامتعادل و دچار تفریط / افراد) و یا عدم تلاش در راستای حفظ یک اقتصاد سالم می باشد که در آن عدم توازن اجتماعی رعایت شود. در واقع دولت موظف است زمینه های تحقق این اقتصاد و یا دولت موظف نیست زمینه های تحقق این اقتصاد را فراهم کند. گفتارها و تعبیرهایی چون "سازمان دادن تولید اجتماعی الهی، ارشاد اقتصاد معیشت اسلامی، و تنظیمات مربوط به کار اسلامی" (سبحانی، ۱۳۸۰: ۴۳) بحث را پیچیده تر می کند؛ زیرا به طور کلی معلوم نیست تولید اجتماعی به چه معناست؟ عنصر تولید از کدام مکتب آمده است؟ معیشت اسلامی به چه معناست؟ مؤلفه ارشاد از کدام بن مایه نظری اخذ شده و کار اسلامی، دیگر به چه معناست و به طور کلی، پارامتر کار از کدام منبع تئوریک و از کدام پشتوانه نظری اخذ شده است؟ شاید اندکی مذاقه در باب نظریه دولت دینی چاره ساز باشد. برخی میان امر واقع و وجه هنجاری، تمایز قائل شده و از دو تعبیر دولت مسلمانان و دولت اسلامی، یاد کرده اند: دولت در جهان اسلامی، دولتی است که به مثابه یک امر واقع و به معنای جامعه شناختی آن در جهان اسلام ظاهر شده است و فراز و فرود خود را طی کرده است. اما دولت اسلامی به معنای هنجاری، دولتی است که همه ضوابط و هنجارهای اسلامی را در کانون توجه و عمل قرار داده و دولت ناطق اسلام است (برزگر، ۱۳۸۳: ۱۳). بنابراین معنای جامعه شناختی از دولت در جغرافیای جهان اسلام با وجه هنجاری و آرمانی از دولتی که مد نظر دین اسلام است، متفاوت است. اما، به هر حال: حقیقت آن است که اطلاق صفت اسلامی در عرصه عمل بر دولت ها بسیار بحث انگیز است (همان، ۱۲)؛ زیرا، از یک سو، به جز دولت پیامبر و امام اول، هیچ کدام از دولت های واقع در محدوده جغرافیایی جهان اسلام، دولت اسلامی به معنای اجماعی واژه، لقب نگرفته اند؛ و از دیگر سو، پدیدار شدن وجه هنجاری / تجویزی دولت اسلامی، آرام آرام، محول به زمان هایی شده است که تازه ترین ارزش ها، ظهور می یابند. دولتی که محقق نیست نمی توان در باب صفت ها و کاراکتر آن، داد سخن داد. در این میان، دو نوع دیگر از دولت های ممکن الوجود اسلامی، محتمل است: یکی، دولتی که فرمان روایان آن شرایط و اختیارات خاصی دارند که در نصوص دینی، ارائه شده است؛ و دیگری، دولتی که نه تنها ارزش های حاکم بر زندگی سیاسی، و نیز شرایط رهبران و فرمان روایان آن از جانب دین، تعیین و

تعریف می شود. حال، به طور عموم، می توان دولت دینی را دولتی دانست که به درجه های گوناگون، در هستی دولت، مکانیسم عمل، و غایات دولت، به آموزه های دین، استناد می کنند. ولی: این برداشت از دولت دینی، بدین لحاظ که کلی است، چندان مورد مناقشه نیست و اما واقعیت این است که تعریف فوق، بیش از آن که روشنگر باشد، تولید ابهام می کند؛ زیرا، نه تلقی واحدی در بین مسلمانان در خصوص دامنه و کیفیت "استناد" دولت ها به دین وجود دارد، و نه درباره قلمرو دین و حدود انتظار از دین اسلام در زندگی اجتماعی / سیاسی، به ویژه در دهه های اخیر، اتفاق نظری دیده می شود. ترکیب "دولت دینی" به خودی خود گویای آن نیست که اسلام، مسلمانان یا عالمان اسلامی چه نقشی در دولت دارند (فیرحی، ۱۳۸۴: ۲۱). به نظر می رسد، به تعبیر درست یک پژوهشگر، هم نظریه پردازان نظریه دولت دینی (که دولت اسلامی را بر طرحی از جانب وحی استوار و تأسیس شده می دانند)؛ و هم نظریه پردازان نظریه دولت اسلامی (که دولت دینی را ابزاری بشری و عقلایی و تاریخی تلقی می کنند که انسان مسلمان برای حفظ و توسعه جامعه اسلامی ابداع کرده و مورد تأیید و تشویق شارع مقدس اسلام نیز واقع شده است)، با دشواری های روش شناختی فراوانی روبه رو بوده و کج تابی های تاریخی و نظری ویژه ای ایجاد کرده اند. هر یک از دو نظریه، پیش از آن که بر وقایع تاریخی و استقرایی مستند استوار باشند، مبانی تاریخ نگارانه خاصی را پذیرفته و سپس به استدلال های تاریخی، دینی، باستان شناختی و زبان شناختی در تأیید فرضیه یا نظریه خود استناد کرده اند (فیرحی، ۱۳۸۶: ۳۷). شاید، در این میانه، ارائه یک مدل نظری که برآیندی از ویژگی های انبوه دولت ها در سیر تاریخ است، به نویسنده و خواننده کمک کند تا نشان داده شود چگونه می توان متوجه شد که یک ساختار قدرت و یا یک ماشین قدرت سیاسی، می تواند لقب "نظریه اسلام در باب دولت" را به خود بگیرد؛ زیرا، گمان می رود این تعبیر، درست تر از واژه مرکب و نشانه گذاری شده دولت اسلامی، رساننده معنا باشد. نگارنده، به منظور نیل به مقصود، مدل برنارد کریک از درون مایه حکومت را پیشنهاد می دهد.

### سه (توضیحی در باره مدل کریک

برنارد کریک بر این باور است که پس از پژوهش درباره انواع گوناگون حکومت ها از حکومت بدوی و امپراتوری های اولیه و شهرهای یونان و روم جمهوری و روم امپراتوری گرفته تا حکومت های استبداد

شرقی و حکومت فئودالی و دولت های مدرن اولیه و دولت ملی مدرن و اتوکراسی مدرن و جمهوری های مدرن و حکومت های تمامیت خواه، توانسته است پرسش های موجود در ادبیات سیاسی را که سؤال های غالب هستند برشماری نماید و نشان دهد که فهرستی دقیق از پرسش ها و مسائل اساسی مربوط به نظریه دولت و حکومت را کشف و رده بندی نموده و انتظام بخشیده است: من مدعی هستم که این فهرست به حدی دقیق و جامع است که احتمال کشف یا تعریف انواع تازه ای از حکومت توسط پاسخ به سؤالات مهم دیگر را ناچیز می سازد (کریک، ۱۳۷۸: ۱۵۲). مؤلفه های یازده گانه عبارتند از: نقش اتباع، آموزه رسمی، ساختار اجتماعی شاخص، شخصیت و ترکیب گروه نخبه، نهاد شاخص حکومت، نوع اقتصاد، حقوق مالکیت، بینش غالب نسبت به قانون، بینش نسبت به دانش، بینش نسبت به انتشار اطلاعات، و بینش نسبت به خود سیاست (همان). پرسش اساسی این است که دولت اسلامی واجد کدام مؤلفه ها و شاخص هاست؟

مؤلفه ها	شاخص ها
نقش اتباع	فرمانبرداری انفعالی بی تفاوتی اجتماعی مشارکت داوطلبانه و فردی مشارکت توده ای و فرمانبرداری انفعالی
آموزه رسمی	هواداری از تکلیف دینی / حکومت بخشی از نظام الهی هواداری از سودمندی غیر دینی ایدئولوژیک
ساختار اجتماعی شاخص	ساختار قشری / طبقاتی رده بندی شده طبقه متوسط و بورژوازی بزرگ مساوات طلب
شخصیت و ترکیب گروه نخبه	خودزوا انحصاری طبقه سیاسی با ثبات و برخوردار از حیثیت اجتماعی گروه خدمتگزاران مطابق با تحرک اجتماعی کامل
نهاد شاخص حکومت	دربار یا کاخ

پارلمان و مجلس شورا و کنگره حزب واحد	
کشاورزی و ماقبل صنعتی بازار و اقتصاد مختلط اقتصاد جنگی	نوع اقتصاد
شخص و زمین لیاقت و مالکیت عدم وجود مالکیت شخصی	حقوق مالکیت
عرفی و الهی عرفی و تقنین قوانین تاریخ	بیش غالب نسبت به قانون
دانش یکپارچه بخشی از رمز خفیه قدرت دانش منقسم و حقایق نسبی دانش یکپارچه و ایدئولوژیک مبتنی بر تبلیغات حکومت	بیش غالب نسبت به دانش
تبدیل شایعه و اقوال شفاهی به نهاد روزنامه ها و عدم کنترل اطلاعات و برتری رسانه ها کنترل کامل ارتباطات جمعی	بیش نسبت به انتشار اطلاعات
حکومت برتر از سیاست تحمل سیاست ورزی و نهادینگی مخالفت توطئه و دسیسه و خرابکاری تلقی کردن سیاست و رزی و مخالفت	بیش نسبت به سیاست

(کریک، ۱۳۷۸:۱۶۱ / ۱۷۷)

آیا مؤلفه ای بر مؤلفه ها، در دولت اسلامی، افزون می شود یا کاسته می گردد؟ آیا شاخص های جدیدی افزون می گردد یا خیر؟ دو نکته مهم است: یکی، دولت اسلامی را از کدام زاویه دوگانه تأسیس / امضاء می توان مورد دقت نظر قرار داد؟ دیگر، آن که منظور از دولت اسلامی، دولت مسلمانان یا دولتی است که توسط مسلمانان در جغرافیای جهان اسلام و در تاریخ سیاسی اسلام رخنمون شده، و یا، منظور دولتی اسلامی به معنای هنجاری / تجویزی است که هم فراتاریخی است و هم محصور در باورهای دینی و مشحون از عقاید مذهبی؟ نگاه تاریخی، سبب می شود شاخص های مؤلفه های یازده گانه تغییری نیابند و اندکی، پیش و پس شوند و یا واژه ای بدان افزوده شود و کلمه ای از آن کاسته گردد. نگاه آرمانی /

هنجاری، البته پر از دشواری است؛ زیرا ابداعی است و مبتنی بر حدس و گمان های فیلسوفانه و کلامی. آن چه که البته به تجربه های بشری، آراسته نشده است، عینی نیست؛ و اگر پدیده ای عینیت نیابد و در عالم ذهن بماند، می توان در باب آن، داد سخن داد و از گوناگونی ها گفت، و در آخر، نگفت که پدیدار ذهنی مدعا شده مشتمل بر چه ویژگی هایی است. مدل کریک چون برآمده از واقعیت های تاریخی در باب گوناگونی دولت ها و تنوع نظریه های حکومت است، می تواند به طرح مدل دولت اسلامی از منظر تاریخی مدد برساند؛ ولی، بی گمان، نوعی مدل قیاسی و تجویز گذارانه محسوب نمی شود تا بتواند دولت تأسیسی / هنجاری اسلامی را توصیف و تشریح کند. به هر حال، در هر دو منظر، پرسش ها در باب چیستی ماهیت و معنای دولت اسلامی بسیار است؛ پاسخ ها، هر چه باشند از باب احتمال، محسوب اند و حکمی قطعی درباره وجود یا عدم وجود دولت اسلامی، صادر نمی کنند. پرسش هایی دیگر، از باب چیستی و چگونگی پیوند میان دولت اسلامی و اقتصاد اسلامی هست که می بایست به آن ها، پاسخ های در خور داده شود. پرسش نخست این است که آیا میان دولت اسلامی و اقتصاد اسلامی نوعی نسبت حتمی تئوریک و پراتیک وجود دارد یا خیر؟ یعنی آیا دولت غیر اسلامی می تواند اقتصاد اسلامی را مبنای نظری عملکرد مالی / پولی خود قرار دهد یا خیر؟ این پرسش بر این مفروضه استوار است که بدون بحث های مجادله انگیز، پذیرفته ایم که دست کم در عالم نظر، دو مفهوم اقتصاد اسلامی و دولت اسلامی وجود دارند. اگر جواب مثبت باشد و نشان داده شود که انواع دولت های غیر اسلامی (مانند دولت های لیبرال، فاشیست، مارکسیست) می توانند اقتصاد اسلامی را پیاده کنند معلوم می شود اقتصاد اسلامی ماهیتی متمایز و مشخص ندارد که می تواند با هر نوع دولتی دمخور و دمساز شود. بنابراین خود به خود تشخیصی در اقتصاد اسلامی مشاهده نمی شود و آن قدر از حیث محتوا، ژله ای است که توان هر گونه انعطاف پذیری را دارد و از خود، استقلالی ندارد. بی گمان، این معنا، مورد قبول مسلمانان نیست و بر این باورند که اقتصاد برآمده از باورهای اسلامی، تافته ای است جدا بافته و فصل تمایز ظریفی است میان دو لبه قیچی مشهور مکتب های اقتصادی یعنی کاپیتالیسم و سوسیالیسم. بنابراین پرسشی دیگر مطرح می شود؛ آیا دولت اسلامی، می تواند اقتصاد غیر اسلامی را مبنای کار خود قرار دهد و مناسبات مالی / پولی غیر اسلامی را در کشور داری، ساری و جاری نماید؟ شرح پرسش این است که آیا دولت اسلامی (بر

فرض آن که وجود داشته باشد و این جا تاریخی یا هنجاری بودن آن مطرح نیست؛ می تواند از فرض ها و مقدمه های نظری و باورها و سازو کارهای موجود در اقتصاد های غیر اسلامی، پیروی کند یا خیر؟ جواب مثبت، سبب می شود، اسلام و دولت اسلامی ویژگی متشخصانه خود را از دست بدهند و تعیین نیابند؛ این امر، در حالی رخ می دهد که هم آورندگان دین و هم نخبگان پرورنده دین اسلام، یک سر، ادعایی دیگر داشته و از اکمال و اختتام دین، سخن ها گفته اند. اگر هر دو پرسش، با جواب منفی رو به رو شود، که بدون تردید با مدعیات متدینان سازگاری بیشتری دارد، پس می بایست به این باور، معتقد شد که هم دولت اسلامی و هم اقتصاد اسلامی افزون بر آن که وجود دارند، منحصراً فقط می توانند در کنار هم قرار بگیرند و همدیگر را تقویت نمایند. بنابراین، در میان پیوندهای احتمالی چهارگانه (دولت اسلامی / اقتصاد اسلامی، دولت اسلامی / اقتصاد غیر اسلامی، دولت غیر اسلامی / اقتصاد اسلامی، دولت غیر اسلامی / اقتصاد غیر اسلامی)، تنها، یکی از آن ها، ممکن الوجود است. زیرا گزینه چهارم، به طور اصولی، مقبول مسلمین نیست؛ گزینه سوم و دوم، نه تنها مقبول مسلمین نیست که با مدعیات آنان نیز هم خوانی ندارد؛ می ماند گزینه اول که امکان دارد وقوع یابد. حال، فرض می گیریم پدیده ای به نام اقتصاد اسلامی وجود دارد. اما، تکلیف معنی و مفهوم و کار ویژه ها و شاخص های دولت اسلامی، سرانجام می بایست روشن شود که چیست. آیا پدیده دولت اسلامی، بالاستقلال واجد معناست و یا بالانضمام؟ در برداشت استقلالی، این پرسش طرح می گردد که مفهوم دولت را چگونه اختراع کرده و در کدام موقعیت های زمانی و مکانی، آن را، به دست آورده است؟ در پردازش استقلال گونه مفهوم دولت اسلامی، تاریخ، به فراموشی سپرده می شود؛ زیرا، پیش از ظهور دین اسلام، مدت زمانی نزدیک به دوازده قرن از همپرسه ها و مجادله های فیلسوفانه در باب ماهیت دولت و قدرت و حکومت و سیاست می گذشته است و نمی توان، ابتکار آفرینندگی مفهوم دولت را مختص عصر بعثت و نبوت نمود. بنابراین، درک و فهم بالانضمام، درست می نماید؛ زیرا، هم تاریخ، گواه بر آن است، و هم، عقل سلیم؛ زیرا، نظریه سیاست و قدرت در اسلام، در طول تاریخ تحول سیاسی / کلامی حیات مسلمین، پرورش یافته، و در نسبت باکزی ها و کاستی هایش، پاسخ هایی تئوریک، از سوی دانشمندان مسلمان، دریافت می نموده است. اما، هنوز، به درستی معلوم نیست که دولت اسلامی چیست؛ زیرا، ارائه پاسخ هایی همچون دولت موجود در آیات قرآن، دولت

مبتنی بر آیات و روایات، دولت موجود در سیره عملی صدر اسلام به ویژه عصر پیامبر خاتم و امام همام، و دولت عصر ظهور، کلی گویانه است و قابلیت اتکاء ندارد. مدل یازده مؤلفه ای برنارد کریک، که از تجربه تاریخی پیوند سیاست و قدرت و حکومت برخاسته است، می تواند به مسلمین یاری برساند تا مفهوم دولت اسلامی را منجز و معین نمایند.

### نتیجه گیری

هنگامی که یک واژه با واژه دیگری ترکیب می شود، هر دو واژه، پهنه و گستره نظری / کارکردی خود را از دست می دهند و به همدیگر مشروط و محدود می شوند. میدان کاربردی واژگان نشانه گذاری شده نسبت به کلمه های فاقد نشان، محدود کننده و مقید، کمتر است؛ زیرا، واژگان مرکب، استقلال معنایی و کارکردی خود را از دست می دهند و دیگر، یله و رها نیستند. دولت اسلامی، از آن دست واژگان نشانه گذاری شده است که در آن، نه دولت، رهاست، و نه، اسلامی؛ هر دو، منوط و محدود به هم اند و میدان عمل یکدیگر را کاهش می دهند، افزون بر آن که، از حیث نظری، نیز، همدیگر را مشروط می نمایند، زیرا، دولت، در ترکیب دولت اسلامی، می بایست معلوم شود که مقومات خود را از کدام باورها و رویدادهای تاریخی، کسب کرده است (زیرا منظور، هر دولتی نیست)؛ همچنین، درباره واژه اسلامی، نیز می بایست معلوم گردد که کدام برداشت و به چه دلیل، اسلامی، محسوب می شوند. آیا اسلام ها وجود دارد و هر دولتی که با یکی از اندیشه ها و باورهای اسلامی، مطابقت داشت، دولتی اسلامی است یا آن که هر اندیشه ای در درون مسلمانان سبب نمی شود، دولت، دولت اسلامی خوانده شود. افزون بر آن، می بایست روشن شود نحوه توزیع قدرت در دولت اسلامی، سبک و روشی ویژه است و یا آن که پلورالیستی، الیتستی، مارکسیستی، کورپوراتیستی، و یا مستبدانه است؟ در بادی امر، به نظر می رسد اگر باور کنیم که نحوه توزیع قدرت در دولت اسلامی یکی از شیوه های یاد شده است باز هم وجه اسلامی دولت، مغفول می ماند؛ نمی توان دولتی اسلامی داشت که در آن نحوه توزیع قدرت غیر اسلامی باشد. دیگر آن که می بایست معلوم شود که هنجارهای سیاسی نظام دولت اسلامی چیست؟ یعنی چه کسی یا کسانی فرآیند تخصیص ارزش ها را در دولت انجام می دهند؟ آیا در دولت اسلامی، برای آزمون بدیل



های حکومت اسلامی، راه هایی برای آزمون وجود دارد یا خیر؟ نیز، می بایست روشن شود که در دولت اسلامی، هدف از تخصیص ارزش ها، چیست؟ خودی و غیر خودی دارد و بر نابرابری استوار می شود و یا آن که قایل به برابری و حذف مرز میان خود و دیگری است؟ وانگهی این نکته مهم است که دولت اسلامی، (هنگامی که دانشمند سیاست به فرآیند و برآیند توزیع سه بعدی هنجارهای سیاسی می پردازد و پنج نمونه از خوشه های حکومتگری پدیدار می شوند، یعنی لیبرال دموکراتیک، اقتدار گرای مساوات طلب، غیرمساوات طلب سنتی، عوام گرا، و غیر مساوات طلب اقتدار گرا) کدام یکی از آن هاست؟ یک نکته آن است که گفته شود دولت اسلامی، هیچ یک از آن ها نیست. اگر چنین باشد، ابداع و خرق عادت لازم می آید که نه منطقی و نه تاریخیاً ممکن نشده است؛ زیرا، تأسیس نظریه دولت اسلامی، دیگر ممکن نیست، به آن دلیل که مسبوق و مصبوغ شده است به مؤلفه هایی که دیگران، از پیش نوشته و در باب آن، سخن ها گفته اند. به طریقی امضایی، مشتمل است بر بخش های مستحسن هر کدام از خوشه های حکومتگرانه. آن گاه، دولت اسلامی، حالتی التقاطی می یابد که نه خودش است و نه دیگری، و به نظریه ای پا در هوا درباب قدرت و حکومت و سیاست مبدل می گردد. پس به راستی، دولت اسلامی چیست؟

دانشگاه فردوسی مشهد

## منابع

۱. سساسکینر، کوئنتین، {و دیگران}، (۱۳۸۱)، فلسفه سیاسی معاصر: دولت و جامعه، ترجمه موسی اکرمی، تهران، وزارت امور خارجه.
۲. اشرفی، سکینه، (۱۳۷۹)، "بررسی نقش و جایگاه دولت در نگرش اقتصادی اسلام"، در کتاب: دبیرخانه اولین همایش دو سالانه اقتصاد اسلامی {تهیه و تنظیم}، مجموعه مقالات اولین همایش دو سالانه اقتصاد اسلامی، تهران، پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس، صص ۲۹۹/۳۱۹.
۳. اوزر، آتیلا، {گردآورنده}، (۱۳۸۶)، دولت در تاریخ اندیشه غرب، ترجمه عباس باقری، تهسران، نشر و پژوهش فرزانه روز.
۴. برزگر، ابراهیم، (۱۳۸۳)، تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران، تهران، سازمان سمت.
۵. بشیریه، حسین، (۱۳۸۲)، آموزش دانش سیاسی، تهران، نگاه معاصر، چاپ سوم.
۶. بناءرضوی، مهدی، (۱۳۶۷)، طرح تحلیلی اقتصاد اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
۷. پوجی، جیان فرانکو، (۱۳۸۸)، "نظریه های تشکیل دولت"، در کتاب: نش، کیت؛ اسکات، آلن {ویراسته}، راهنمای جامعه شناسی سیاسی، جلد اول، ترجمه قدیر نصری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۱۲۷/۱۴۴.

۸. تنسی، استفان، (۱۳۷۹)، مبانی علم سیاست، ترجمه حمید رضا ملک محمدی، تهران، داد گستر.
۹. چاپرا، محمد عمر، (۱۳۷۴)، "دولت رفاه اسلامی و نقش آن در اقتصاد"، در کتاب: خورشید احمد، {گردآورنده}، مطالعاتی در اقتصاد اسلامی، ترجمه محمد جواد مهدوی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، صص ۲۳۱/۱۹۸.
۱۰. چیرا، محمد عمر، (۱۳۸۳)، اسلام و توسعه اقتصادی، ترجمه محمد نقی نظر پور و سید اسحاق علوی، قم، دانشگاه مفید.
۱۱. حکیمی، محمد، (۱۳۷۰)، معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۲. دادگر کرماجانی، یدالله، (۱۳۷۸)، نگرشی بر اقتصاد اسلامی: معرفت ها، ارزش ها، و روش ها، تهران، پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس.
۱۳. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، (۱۳۷۴)، مبانی اقتصاد اسلامی، تهران، سازمان سمت.
۱۴. رضایی، مجید، (۱۳۸۳)، "جایگاه نهاد دولت در عرصه اقتصاد"، اقتصاد اسلامی، سال ۴، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۸۳، صص ۶۲/۳۷.
۱۵. رفیعی آتانی، عطاء الله، (۱۳۸۶)، "جایگاه دولت در نظام اقتصادی اسلام (دولت مصالح)"، اقتصاد اسلامی، سال ۷، شماره ۲۸، زمستان ۱۳۸۶، صص ۵۹/۳۷.
۱۶. رنانی، محسن، (۱۳۸۱)، "ماهیت و ساختار دولت در ایران"، در کتاب: سعیدفراهانی فرد {به اهتمام}، نقش دولت در اقتصاد: مجموعه مقالات، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، صص ۴۰۴/۳۶۷.
۱۷. رنی، آستین، (۱۳۷۴)، حکومت: آشنایی با علم سیاست، ترجمه لی لاسازگار، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۸. سبحانی، حسن، (۱۳۸۰)، دغدغه ها و چشم اندازهای اقتصاد اسلامی، تهران، سازمان سمت.
۱۹. شاکرین، حمید رضا؛ محمدی، علیرضا، (۱۳۸۶)، دین و سیاست، ولایت فقیه، جمهوری اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، چاپ ششم.
۲۰. شاکرین، حمید رضا، (۱۳۸۷)، حکومت دینی، قم، دفتر نشر معارف، چاپ ششم.
۲۱. عباسی، بیژن، (۱۳۸۸)، مبانی حقوق اساسی، تهران، جنگل.
۲۲. فراهانی فرد، سعید، (۱۳۸۸)، "دولت اسلامی و آرمان حفظ محیط زیست"، در کتاب: سید علی اکبر رزمی و محمود هوشمند، {تدوین و گردآوری}، مجموعه مقالات همایش اقتصاد اسلامی و توسعه، مشهد، ارسلان، صص ۴۰۴/ ۳۸۳.
۲۳. فیرحی، داود، (۱۳۸۴)، نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران و قم، سازمان سمت و دانشگاه باقرالعلوم، چاپ سوم.

۲۴. فیرحی، داود، (۱۳۸۶)، تاریخ تحول دولت در اسلام، قم، دانشگاه مفید، چاپ دوم.
۲۵. قحف، منذر، (۱۳۸۴)، "نقش اقتصادی دولت در اسلام"، ترجمه محمد تقی گیلک حکیم آبادی، در کتاب: درس هایی در اقتصاد اسلامی، قم، دانشگاه مفید، صص ۲۱۳/۱۷۵.
۲۶. کریک، برنارد، (۱۳۸۷)، اشکال اصلی حکومت: یک نما و یک الگو، ترجمه فرهاد مشتاق صفت، تهران، کتاب روز.
۲۷. کلایمرودی، کارلتون؛ جیمز آندرسن، توتون؛ کریستول، کارل کویمبی، (۱۳۵۵)، آشنایی با علم سیاست، ترجمه بهرام ملکوتی، تهران، کتاب های سیمرغ، چاپ سوم.
۲۸. لمبتون، آن کاترین سوافورد، (۱۳۸۵)، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه محمد مهدی فقیهی، تهران، شفیع، چاپ سوم.
۲۹. لواسانی، سید سعید، (۱۳۸۳)، "مفهوم دولت دینی"، در کتاب: جاسبی، عبدالله، {زیر نظر}، دائرة المعارف حکومت و سیاست: مفهوم دولت / مفهوم دولت دینی، تهران، دفتر پژوهش و تدوین تاریخ انقلاب اسلامی، صص ۱۰۷/۴۵.
۳۰. مالک، محمد رضا، (۱۳۸۲)، "وظایف و مسئولیت های دولت اسلامی در اقتصاد"، اقتصاد اسلامی، سال ۳، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۲، صص ۶۸/۳۷.
۳۱. مک کالوم، جرالده کوشینگ، (۱۳۸۳)، فلسفه سیاسی، ترجمه بهروز جندقی، قم، کتاب طه.
۳۲. موسویان، سید عباس، (۱۳۷۹)، کلیات نظام اقتصادی اسلام، قم، دارالثقلین، چاپ دوم.
۳۳. موسویان، سید عباس، (۱۳۸۲)، "جایگاه دولت در اقتصاد از دیدگاه اسلام، اقتصاد اسلامی، سال ۳، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۸۲، صص ۸۰/۵۳.
۳۴. میر معزی، سید حسین، (۱۳۸۱)، ساختار کلان نظام اقتصادی اسلام، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۵. میناگ، کنت، (۱۳۸۷)، سیاست، ترجمه بهمن دارالشفایی، تهران، ماهی.
۳۶. نظری، حسن، (۱۳۸۲)، "تفاوت مبنای دخالت دولت رفاه در لیبرالیسم و اسلام"، در کتاب: دبیرخانه دومین همایش دو سالانه اقتصاد اسلامی، {تهیه و تنظیم}، مجموعه مقالات دومین همایش دو سالانه اقتصاد اسلامی، تهران، پژوهشگاه اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس، صص ۱۰۷/۹۷.
۳۷. واعظ، محمد؛ قنبری، عبدالله، (۱۳۸۸)، "دولت اسلامی، توسعه علوم و فناوری و رشد اقتصادی ایران"، در کتاب: سید علی اکبر رزمی و محمود هوشمند، {تدوین و گردآوری}، مجموعه مقالات همایش اقتصاد اسلامی و توسعه، مشهد، ارسلان، صص ۳۸۲/۳۷۰.
۳۸. وینست، اندرو، (۱۳۷۶)، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، چاپ دوم.
۳۹. هادوی نیا، علی اصغر، (۱۳۸۶)، "مبانی نظریه دولت در قرآن کریم"، اقتصاد اسلامی، سال ۷، شماره ۲۶، تابستان ۱۳۸۶، صص ۳۱/۷.

۴۰. هلد، دیوید، (۱۳۸۶)، شکل گیری دولت مدرن، ترجمه عباس مخبر، تهران، آگه.
۴۱. هیوود، اندرو، (۱۳۸۳)، مقدمه نظریه سیاسی، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، قومس.
۴۲. هیوود، اندرو، (۱۳۸۷)، مفاهیم کلیدی در علم سیاست، ترجمه حسن سعید کلاهی و عباس کاردان، تهران، علمی و فرهنگی.

۴۳. Caramani, Daniele, (۲۰۰۸), Comparative politics, Oxford, Oxford university press. Newton, Kenneth, and Deth, Jan W. van, (۲۰۰۵), Foundations of comparative politics: democracies of the modern world, Cambridge, Cambridge University Press.
۴۴. Sodaro, Michael J., (۲۰۰۸), Comparative politics: a global introduction, London, McGraw-Hill.

